

نهادینه‌شدن حق مقاومت قانونی ملت



عارف مسعودی

پژوهشگر اندیشه سیاسی

انقلاب مشروطه ایران بیش از آن که خدادهی سیاسی برای برهم‌زدن مناسبات قدرت باشد، جنبشی برای آزادی و صیانت از آن با تاسیس نهادهایی همچون پارلمان، نمایندگی و عدالتخانه بود. برخلاف انقلاب دومی که نیم‌سده‌ای بعد از آن رخ داد، مشروطه‌خواهان ایرانی در عوض نشاندن «خیال در مسند قدرت» و حکومت‌مداری بر مبنای نظریه «انقلاب مداوم»، با برپایی مهم‌ترین نهاد مدافع آزادی یعنی پارلمان و نمایندگی، هم‌نخستین و اساسی‌ترین گام را برای تاسیس حکومت قانون و قرار گرفتن ایران در «عدد دول مشروطه» برداشتند، هم به نهادینه‌کردن مسئله «مقاومت» به‌مثابه حقی از حقوق بنیادین ملت ایران اقدام کردند. به‌واقع برخلاف تاریخ‌نویسی‌های معاصر که مشروطیت را به‌صرف چندرخدادتاریخی واجتماعی تقلیل داده‌اندو مشروطه‌خواهان ایرانی را بی‌خبر از آنچه می‌خواستند می‌دانند، با مراجعه‌ای به آثار نویسندگان هوادار مشروطیت می‌توان دریافت که این‌گروه از نخبگان ایرانی منشأتباهی رانه‌در بیرون‌و عامل‌خارجی که در درون می‌دیدند و عامل اساسی انحطاط درونی را «گاو‌دوشاخ استبداد» سیاسی‌ومذهبی‌ومعطل‌ماندن حکومت قانون می‌دانستند. بر مبنای همین نگاه درونی به مسئله انحطاط و استبداد بود که این‌گروه از نویسندگان با نظری به تجربه مشروطه‌خواهی اروپایی و با تبیین قوانین و سازوکارهای بازدارنده در برابر میل به خودکامگی قدرت فرمانروا، وظیفه مقاومت در برابر بی‌رسمی‌های حاکمان را به نهاد پارلمان و نمایندگان قانونی مردم‌واگذار کردند.

بی‌گمان مبنای نظری پارلمان به‌مثابه نهادی برای مقاومت قانونی در برابر خودکامگی به‌چندسده‌ای پیش از انقلاب مشروطه ایران باز می‌گشت. از دوره‌ای که در تاریخ اندیشه‌سیاسی اروپایی آن راسده‌های میانه‌متأخر نامیده‌اند به‌ویژه پس از رخدادهایی که منجر به تدوین منشور کبیر یا مگناکارتا در انگلستان می‌شد، اندیشه سیاسی اروپایی در نسبت با اندیشه مقاومت یا پایداری در برابر خودکامگی وارد مرحله جدیدی از تاریخ خود شد. از این‌دوران تمایل اروپاییان از نزاع بر سر پاسخ‌گویی یا مسئولیت‌پذیری پادشاه، بنابر این مقاومت در برابر آن به‌جانب‌توسعه‌نهادهای نوآیین حقوقی به‌منظور نظارت قانونی دائم و ارتقای کارآمدی قدرت مرکزی دگرگون شد. این مهم فقط از طریق ارائه تعریف دقیقی از آزادی عمل حکومت و تعهدات و وظایف قانونی نمایندگان ملت برای نظارت بر آن به‌دست می‌آمد. سازماندهی اصناف در هر قلمرو سرزمینی از جمله همین تلاش‌ها بود. اگرچه سرزمین‌هایی که در آنها اصناف نمایندگی بسط یافتند، هنوز هم حق مقاومت را در نظر داشتند اما ایجاد نهادهای نمایندگی و پارلمان در صورت نوآیین آن فراتر از همه به‌معنای گذار از به‌کارگرفتن نیروی سرکوبگرانه (Repressive) از جانب اجتماع بر قدرت حاکم و براندازی آن، به اقدامات بازدارنده (Preventive) در برابر آن از مسیر سازوکارهای قانونی بود. بر همین اساس به‌تدریج باتدوین قوانین اساسی، برپایی مجالس قانون‌گذاری، برجسته‌شدن مسئله نمایندگی و تعیین حدود و ثغور وظایف قانونی حاکمان و حقوق شهروندان، حق مقاومت به‌عنوان مجازاتی برای خودکامگی، صورتی حقوقی و قراردادی پیدا کرد، بنابر این صاحب جایگاه و شأنی بازدارنده شد و صورتی مسالمت‌آمیز یافت.

در جریان جنبش مشروطه‌خواهی در ایران به‌خصوص در دوره استبداد صغیر، برخی از نویسندگان هوادار مشروطیت با در نظر داشتن صورت نوآیین و قراردادی مقاومت اعلام کردند: «... هرگاه سلطانی، ملاحظه قانون اساسی، یعنی قانون عدل و داد را ننموده و از حدود معینه تخطی ورزیده، قوانین و حقوق بشریه را که هر فردی از افراد سقیم و مجبور به آن است، پایمال نموده و از میان بردارد، در این صورت برای چنین سلطانی اساس وقع و احترام خراب و تقدس وی منهدم گشته، از هر نوع جنایتکار و سیهایی پست‌تر و جلوه‌گری از اعمال وی لازم، بلکه در صورت ناچاری دفع وجود او بر هر فردی از افراد حتم و واجب عینی می‌شود.» بعد از آن نیز با تشکیل مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی مشروطیت، فرصتی برای ایجاد سازوکاری قانونی برای مقاومت در برابر میل به خودکامگی حکومت و کارگزاران آن ایجاد شد، چنان که به‌عنوان نمونه در اصل بیست‌ونهم قانون اساسی مشروطه، تصریحی درباره آن صورت گرفته است: «هر وزیری که در امری از امور مطابق قوانینی که به‌صحه همایونی رسیده است از عهده جواب برنیايد و معلوم شود که نقض قانون و تخلف از حدود مقرر کرده است مجلس عزل او را از پیشگاه همایونی مستعدی خواهد شد و بعد از وضوح خیانت در محکمه عدلیه دیگر به خدمت دولتی منصوب نخواهد شد.»

مشروطیت و تاریخ حال و آینده ما

علل و دلایل شکست مشروطه همچنان گریبان ما را گرفته‌اند



احمد زیدآبادی

نویسنده و مشاور هم‌میهن

اغلب ما ایرانیان به انقلاب مشروطیت که به‌واقع یک حرکت کاملاً اصلاحی بود، تفاخر می‌کنیم. از جهاتی جای تفاخر هم دارد اما نباید

فراموش کرد که انقلاب مشروطیت یک حرکت ناکام و شکست‌خورده بود و راه به جایی نبرد! براساس چه شواهدی راه به جایی نبرد؟ نیازی به شاهدتراشی افراطی نیست! همین که جامعه امروز ما همچنان درگیر همان مشکلات عینی و ذهنی زمان مشروطیت است، خود شاهدی استوار از شکست و ناکامی مشروطیت به‌شمار می‌رود.

اما چرا مشروطه شکست خورد؟ دلایل و علت‌هایش به اندازه ریگ‌های بیابان است. آن علل و دلایل همچنان گریبان ما را گرفته‌اند



داستان ادامه‌دار مشروطه

نیازمند اولویت بخشی به فهم فراغتی و ضیافتی از امر سیاسی هستیم



محمدجواد غلامرضا کاشی

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه علامه



انقلاب مشروطه را می‌توان نقطه عزیمت تاسیس ایران مدرن دانست. هویت‌های سیاسی در ایران از آن زمان تاکنون، داستان موجود شدن خود را به آن دوران نسبت می‌دهند. مدرنیست‌ها آن انقلاب را یک نقطه طلایی در تاریخ ایران به‌شمار می‌آورند و هر چه جز آن را انحراف و مقاومت ارتجاعی در مقابل انقلاب مشروطه به‌شمار می‌آورند. جریانات مذهبی هم هستی تاریخی خود را به تحریم تنباکو نسبت می‌دهند که به‌رهبری روحانیت اتفاق افتاد و مشتتی غرب‌زده، ضمن انقلاب مشروطه آن را به انحراف برند.

هنگامی که گفته می‌شود انقلاب مشروطه نقطه عزیمت تاسیس ایران مدرن است، چه مقصودی از «تاسیس» در ذهن داریم؟ تاسیس گاهی به معنای فروریزی یک نظام سیاسی و جایگزینی نظام دیگر است. اما تاسیسی که به انقلاب مشروطه نسبت می‌دهیم، قابل تقلیل به سقوط رژیم قاجاری و جانشینی رژیم پهلوی نیست. انقلاب مشروطه پیش از این رخ داده بود. سقوط رژیم قاجاری نزد بسیاری،

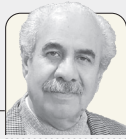
شکست انقلاب مشروطه قلمداد شد. بنابر این تاسیس معنای عمیق‌تری از صرف جابه‌جایی یک نظام به جای نظام دیگر دارد. تاسیس به معنای بنیان‌نهادن روز و روزگاری نو است. روزگاری که اساس مناسبات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دگرگون می‌شود و همه چیز تحت تأثیر تمهیدات عقلانی تازه مجدداً سازماندهی می‌شود. تاسیس به معنای ویران‌سازی یک وضعیت و بنیان‌نهادن وضعیتی تماماً نو و تازه است. به همین دلیل برای مدرنیست‌های ایرانی، انقلاب مشروطه یک قبله‌گاه است. یادآوری و بزرگداشت آن، یک هویت تاریخی را زنده می‌کند اما برای جریان محافظه‌کار و سنتی، این قبله‌گاه نیم‌قرن بعد با انقلاب اسلامی بنانهاده شد.

تاسیس نقطه نیست خط است

انقلاب مشروطه به مثابه تاسیس، یک نقطه تاریخی نیست، یک خط است. داستانی است که آن روز آغاز شد و هنوز ادامه دارد. اساساً این معنا که اجتماعات سیاسی یک نقطه عزیمت تاسیسی دارند و پس از آن در دوران استقرار زندگی می‌کنند، تا حدی درست است. هر چه مدرنیته سیاسی جلوتر آمد، این معنا از تاسیس و استقرار، معنای خود را از دست داده است. در دل هر صورت‌بندی استقرار، امواج تازه‌ای از میل به تاسیس جان می‌گیرد و آرامش دوران استقرار را به هم می‌زند.

مشروطه‌خواهی ناتمام

مفهوم دولت ملت ایرانی هنوز انتزاعی است



موسی اکرمی

استاد فلسفه

جنبش انقلابی مشروطه‌خواهی و دستاوردهای مهمی چون تاسیس مجلس قانون‌گذاری و تصویب نخستین قانون اساسی ایران، با هر چند و چونی در مبارزه و دستاورد و اجرا، از نقاط درخشان تاریخ مبارزات مردمی کشور ما هستند. ستایش این جنبش و دستاوردهای کلاسیک

و رهاییان نمی‌کنند. درست به همین دلیل، انقلاب مشروطیت، «تاریخ دور» ما نیست، حال و آینده ماست. هدف خودآگاهانه انقلاب مشروطیت، مهار استبداد و خروج از انحطاط تقریباً همه‌جانبه بود. این هدف، نیاز به دانش بسیار ژرفی از پیشینه و موقعیت ایران آن روز، ساختار آگاهی جامعه و سرشت مدرنیسم غربی داشت تا بتوان با سنتز تئوریک این اقنوم‌های سه‌گانه از یک طرف، یک دستگاه مفاهیم تازه خلق کرد و از طرف دیگر، سامان سیاسی و اجتماعی کارآمدی ارائه داد و از راه بحث‌های همدلانه و اقناعی، پیرامون آن اجماعی نسبی پدید آورد. بدبختانه پدران فکری ما در عهد مشروطیت، از پس این کار شگرف برنیامدند و به لحاظ شرایط تاریخی شان، شاید اصلانمی توانستند برآیند! آنان هر کدام یک بخش را دیدند و از دیدن بخش‌های دیگر عاجز ماندند. ادراک خود از همان یک بخش را هم چنان مطلق کردند که امکانی برای بحث همدلانه و گفت‌وگوی اقناع‌کننده با رقبای و مخالفان باقی

متفکران سیاسی غرب در سال‌های اخیر این درهم آمیختگی تاسیس و استقرار را به خصلت دوگانه اجتماعات مدرن نسبت می‌دهند: جوامع سیاسی مدرن یک سو به نامتعیین دارند، یک سو به تعیین‌بخش. سو به نامتعیین و سیال مدرنیته، مردم‌اند و سو به تعیین‌بخش آن، نظام و حکومت. سازمان‌های سیاسی تلاش دارند با حربه ایدئولوژی، قانون، کارآمدی، زور و سرکوب، اجتماع سیاسی را متعین کنند و صورتی منظم به آن ببخشند، اما سیالیت هستی مردم، مرتباً هر صورت‌بندی متعین شده را سست می‌کند و سودای تاسیسی تازه را در اذهان می‌پرورد. این نکته به‌ویژه در جوامع پیرامونی مثل ما مصداق دارد که سازمان‌های سیاسی، نه کارآمدند و نه قانون‌مدار. به همین خاطر تاسیس‌هایی که رخ داده، ناکام بوده‌اند و سودای تاسیسی تازه را در دل پرورده‌اند. به همین معناست که تاسیس، نه یک نقطه، بلکه خطی است که در میدان جدال تاریخی پیش رفته، اقتخیز داشته و همچنان تداوم دارد.

تاسیس در ایران از مشروطه آغاز شد. اگر چه برخی این نقطه را عقب‌تر یا جلوتر برده‌اند. اگر تاسیس یک خط است نه نقطه، پس داستانی در کار است. آنچه در خط زمان جاری شده، خط روایی دارد. باید در داستان‌گویی‌های تاریخی، سرشت آن را جست‌وجو کرد. داستان تاسیسی که از مشروطه آغاز شد، روایتگران و داستان‌گویان متفاوتی داشته است اما در این میان دو داستان است که از همه بیشتر قدرتمند بوده‌اند و در جریان منازعات سیاسی در ایران مادیت یافته و عینیت پیدا کرده‌اند. یک داستان را مدرنیست‌های بیان می‌کنند. بنابر داستان مدرنیست‌ها، مشروطه سرآغاز تجدد ایرانی است. این سرآغاز می‌توانست ایران را با کاروان تمدن بشری همساز کند. اما مقاومت‌های ارتجاعی آن را از نفس انداخت. امروز هم چاره‌ای جز بازگشت به همان نقطه آغاز نیست. انقلاب مشروطه می‌تواند محل دوباره گردهم‌آیی اذهان و اراده‌های ما برای دوباره آغازیدن آن راه نیمه‌تمام باشد. داستان تجددخواهان هم دو راوی دارد. به حسب روایت نخست، رضاشاه هم بازیگر همین داستان بود. او بود که اهداف انقلاب مشروطه را با توانمندی سازمان سیاسی به زمین آورد و عملی کرد والا میراث مشروطه‌خواهی در ایران در نقطه خفه شده بود. اما روایت دیگری هم در میان است: استبداد رضاشاهی نه فقط تداوم مشروطه نبود، بلکه در جریان آن خلل افکند و عامل اصلی تعلیق داستان مشروطه هم او بود. در روزگار ما که بازگشت به نقطه طلایی انقلاب مشروطه دوباره جان گرفته، این دو به هم نزدیک شده‌اند و هر دو از بازگشت به اصل و اساس مشروطه سخن می‌گویند.

روایان وابسته به گروه دوم، انقلاب مشروطه را به نقطه طلایی مبارزه روحانیت با استعمار نسبت می‌دهند. اما غریب‌زدگان وابسته به سرویس‌های جاسوسی یا فراماسونری را عامل تحریف آن به‌شمار می‌آورند. از منظر این روایت، غفلت روحانیت - که کنایه به همراهی برخی از روحانیون با مشروطیت است - همه چیز را از دست روحانیت ربود. روحانیت ضربه خورد. کشور هم به‌دست استبداد و استعمار دوران پهلوی افتاد و همه چیز از دست رفت تا اینکه در نهضت انقلابی سال ۵۷، دوباره آب به جوی اصلی بازگشت و غریب‌زدگان گمراه نیز به حاشیه پرتاب شدند.

آیا امکان تلفیق داستان‌ها وجود دارد؟

این دو داستان صدواندی سال است همراه و همراز منازعه میان سنت گرایان و تجددخواهان ایرانی است. تجددخواهان

چونان مسئله‌ای تاریخی فکری بنگریم که روند برنامه‌اش هنوز گشوده مانده، آن گاه نسبت آن با اکنون ما زنده، و توجه به شکست یا پیروزی آن بسیار ضروری است. این مسئله‌ای است که همچنان در متن بحران‌های مانفس می‌کشد. اگر نتیجه انقلاب مشروطه‌خواهی را فقط تاسیس مجلس و صدور قانون اساسی بدانیم، می‌توان پایايش را به کوتاهی در کودتای ۱۲۹۹ دانست زیرا با آن رویداد نهادهای مشروطه بی‌اثر شدند. ولی اگر این جنبش انقلابی را فرآیند گذار به فرهنگ قانون‌مداری، تفکیک قوا و حاکمیت مردم بر سرنوشته خود تلقی کنیم، باید پذیرفت که این راه هنوز به پایان نرسیده است. در روزگاری که ایران در دل بحران‌های چندلایه اجتماعی، سیاسی، هویتی، فرهنگی، اخلاقی، آموزشی، زیست‌محیطی و اقتصادی - در میانه جنگ و آتش‌بس، تهدید و فرسایش، اعتراض و خاموشی - به‌سر می‌برد بازخوانی مشروطه‌خواهی بیش از آن که مطالعای در چارچوب مطالعات تاریخی باشد، بازاندیشی‌ای راهبردی است. پرسش بنیادین ما این است: آیا ما از مشروطه‌خواهی عبور کرده‌ایم یا هنوز در دل بحران و روند ناتمام آن ایستاده‌ایم؟ پاسخ، از نظر من، روشن است: ما هنوز در درون روند مشروطه‌خواهی هستیم بی‌آن که به آن وفادار مانده باشیم.